

اعترافات یک جاسوس

الیزابت وین انیلوفر امن زاده



msc@doorbi.com



msc.doorbi.com



39279-13

میریتلم

می خواستم قهرمان باشم و وانمود می کردم که هستم. همیشه استاد نقش بازی
 کین جیم کل دوازده سال اول زندگی ام، با پنج برادر بزرگم، نبرد پل استرلینگ^۱ را
 می کردیم و با این که دختر بودم می گذاشتند نقش ویلیام والاس^۲ را بازی کنم
 که گیای یکی از اجدادمان است؛ چرا؟ چون سخنرانی های قبل از نبردم حرف نداشت.
 همه پیش با تمام توانم تلاش کردم؛ خدا می داند که واقعاً تلاش کردم، ولی حالا
 می فهمم که بزدلم. بعد از توافق مسخره ام با اس اس - هاوپت اشتورم فیورر^۳ فون لیندن^۴،
 مطمئن شدم که بزدلم. حالا هم هر چه بپرسید بهتان می گویم، هر چه را که یادم
 باشد همه چیز را تاریزترین جزئیات.

توقتم را این جا می نویسم تا خوب توی ذهنم بماند. هاوپت اشتورم فیورر گفت:
 «خب بگذار ببینم... تو رو چه جور می شه خرید؟» و من گفتم این جوری که لباس هایم
 را میس بدهد.

خیلی که دادم از سر بزدلی بود. مطمئنم انتظار داشته جوابم جسورانه باشد؛
 مثلاً بگویم «من آزادی می خوام» یا «پیروزی» یا لااقل یک خواسته بلندنظرانه؛ مثلاً
 این قدر این پسر بیچاره که عضو گروه مقاومت فرانسه ست رو بازیچه نکنین و بذارین
 همگ آرومندان داشته باشه. یا حداقل چیزی که به وضعیت فعلی ام ربط بیشتری
 داشته باشد؛ مثل «تو رو خدا بذارین بخوابم» یا «بهم غذا بدین» یا «این میله آهنی
 هستی رو که سه روزه چسبوندین به ستون فقراتم بردارین.» من آمادگی این را داشتم
 که حتی طولانی بی خوابی و گرسنگی و صاف ایستادن را تحمل کنم، فقط کاش
 می گذاشتند بروم دستشویی. حس خیسی و کثیفی لباس زیرم آزارم می دهد. خیلی
 حالت آور است. گرما و وقاری که دامن چهارخانه و ژاکت پشمی ام بهم می بخشند از

1. Stirling

2. William Wallace

3. SS-Hauptsturmführer؛ درجه ای مربوط به نیروهای نظامی حزب ملی سوسیالیست کارگران آلمان یا حزب نازی

4. Von Linden

وطن پرستی و درست کاری برایم بارزش تر است.

خلاصه، فون لیندن هر بار با گرفتن امتیازی از من، لباس هایم را تکه تکه به فروخت؛ البته به جز شال گردن و جوراب شلواری ام که همان اول ازم گرفتند تا یک وقت خودم را خفه نکنم (تلاشم را کردم). پس گرفتن پولوورم چهار مجموعه گد بی سیم برایم خرج برداشت: تمام شعرها، کلمات عبور و فرکانس های رمز گذاری فون لیندن فوراً پولوور را بهم پس داد. وقتی بالاخره آن سه روز وحشتناک تمام شد و دست و پایم را باز کردند، دیدم لباسم را توی سلولم گذاشته اند؛ البته اولش اصلاً نمی توانستم آن لعنتی را بپوشم، ولی همین که مثل شال انداختمش روی بدنم، حالم بهتر شد. حالا که بالاخره توانستم لباس را تنم کنم، دیگر حاضر نیستم درش بیاورم. قیمت دامن و بلوزم کمتر از پولوور بود و برای هر کدام از کفش هایم هم فقط یک گد را باج دادم.

کلاً یازده مجموعه کد در چننه دارم. آخری قرار بود زیر پوشم را بهم برگرداند. دقت کنید که فون لیندن جووری برنامه ریزی کرده بود که اول لباس های رویی را بهم پس بدهد بعد لباس های زیری را، یعنی هر بار که یک تکه از لباس ها را بهم برمی گرداند باید شکنجه لباس عوض کردن جلوی چشم همه را به جان بخرم. او تنها کسی است که نگاه نمی کند، تهدیدم کرد که اگر یک بار دیگر بگویم دارد نمایش فوق العاده ای را از دست می دهد، همه لباس ها را ازم می گیرد. این اولین بار است که جراحات های وارد شده بر بدنم کاملاً در معرض دید قرار گرفته اند و ای کاش او هم نگاه می کرد تا ببیند چه شاهکاری خلق کرده، مخصوصاً روی بازوهایم. تازه، بعد از مدت ها اولین بار است که می توانم بایستم و می خواستم با این توانایی هم یک کم بهش فخر بفروشم. به هر حال تصمیم گرفتم بی خیال زیر پوش شوم؛ این طوری زحمت درآوردن لباس های رویی و دوباره پوشیدنشان را هم به خودم ندادم. تازه، در اِزای گد آخر برای خودم یک مقدار جوهر و کاغذ دستوپا کردم و کمی هم زمان.

فون لیندن گفته دو هفته وقت دارم و می توانم هر قدر که می خواهم کاغذ داشته باشم. فقط باید همه چیزهایی را که درباره بسیج عمومی منابع بریتانیا می دانم مقرر

... کلامی که در آن فون لیندن شبیه کاپیتان هوک^۱ است؛ خشن و ...
... با ظاهر یک آقای محترم و نجیب. من هم عین پیتر پین^۲ خوش خیال ...
... او طبق قوانین عمل می کند و زیر قولش نمی زند؛ تا حالا که این طور بوده.
... شایع اعترافم، کاغذ شیرینی رنگ نقش برجسته ای بهم داد، متعلق به Château ...
... یا هتل قصر بود و که البته حالا دیگر کاربری گذشته اش را ندارد و به ...
... تبدیل شده که الان تویش هستم. (اگر با چشم های خودم کرکره های ...
... را ندیده بودم باورم نمی شد یک هتل فرانسوی این قدر غم انگیز ...
... این نازی ها تمام شهر زیبای آرمه^۳ را غم انگیز کرده اند.)

... نیست که فقط به یکسری کد اکتفا کنی، ولی من علاوه بر اعترافات ...
... فون لیندن قول داده ام روحم را بهش بفروشم، هر چند فکر نمی کنم ...
... به هر حال، نوشتن هر چیزی به جز گد بهم آرامش می دهد. دیگر ...
... گدهای بی سیم به هم می خورد. وقتی تمام آن فهرست را روی کاغذ ...
... چه منبع عظیمی از گد با خودم دارم.

... غریب است.

... حرامزاده احمق.

... من رسماً و عملاً نفرین شده ام. هر کاری هم که بکنم آخرش ...
... می کنید، چون با همه عاملان دشمن همین کار را می کنید. ما هم ...
... دشمن همین کار را می کنیم. بعد از این که این اعتراف را بنویسم، اگر ...
... یک روزی برگردم خانه، به جرم همدستی با دشمن محاکمه و ...
... می کنند، ولی وقتی به جاده های تاریک و پیچ در پیچ پیش رو نگاه می کنم، ...
... آسان ترین و سرراست ترین راه است. در آینده من چه اتفاقی ...
... قوطی پارافین توی حلقم خالی می کنند و کبریتی جلوی لب هایم ...
... مثل همان پسر مقاومتی که حرف نمی زند؟ بدنم را که ...
... کنار دوپست اسکلت بیچاره دیگر تنگ هم می ریزند توی واگن

... نصیحت شرور کتاب پیتر پین

... شخصیتی خیالی در کتابی به همین نام اثر جیمز بری